



۶۷ هزار معلولیت حاصل از تصادفات

جواد حسینی، رئیس سازمان بهزیستی کشور خبر داده که سالانه ۶۷ هزار مورد تصادف منجر به معلولیت داریم که نرخ آن بالاتر از میانگین جهانی است: «سازمان بهزیستی با ایجاد ۷۲ هزار شغل برای جامعه هدف، ۱۳۳ درصد تعهدات خود را در سهمیه اشتغال محقق کرده است.» به گزارش روابط عمومی سازمان بهزیستی، حسینی گفت: «استاندارد جهانی جمعیت دارای معلولیت حدود ۱۵ درصد است، اما پیمایش جامع ملی را در ۲۳ استان و با مطالعه ۲۳۹ هزار خانوار انجام دادیم و برخلاف سرشماری عمومی که صرفاً وجود معلولیت را ثبت می کند، این پیمایش داده‌های چندلایه ارائه می دهد و نتایج آن نشان داد، نزدیک به ۱۰ میلیون نفر معادل ۱۱/۵ درصد جمعیت، حداقل یک نوع معلولیت دارند. از این تعداد، یک میلیون و ۶۰۰ هزار نفر مسترسمی ماهانه از سازمان بهزیستی دریافت می کنند که براساس «دهک درآمدی» و «بعد خانوار» تعیین می شود.»



وضعیت نگران کننده کودکان پناهنده

نادر یاراحمدی، رئیس مرکز امور اتباع مهاجرین خارجی وزارت کشور در نشست مشترک نماینده موقت یونسف در ایران، وضعیت کودکان پناهنده را نگران کننده خوانده و گفته در ملاقات‌های مستقیم با پناهندگان، پناهجویان و آوارگان، وضعیت کودکان بسیار او را نگران کرده است: «ما تلاش می کنیم از امکانات کشورمان برای مدیریت این موضوع استفاده کنیم، هر چند شاید نتوانیم همه افراد را تحت پوشش قرار دهیم.» رئیس مرکز امور اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور گفت: «در خانواده‌های افغانستانی به‌خاطر جمعیت زیاد فرزندی که دارند، باید بیشتر زنان را تحت حمایت قرار دهیم، زیرا آن‌ها رنج‌های فراوانی در زمینه بزرگ کردن فرزندان خود تحمل کرده‌اند و متأسفانه باورهای غلط قدیمی باعث شده که به این قشر در جامعه افغانستانی، توجه کمتری شود.»



شناسنامه برای تاکسی‌های اینترنتی؟

جعفر تشکری هاشمی، رئیس کمیسیون حمل و نقل شورای شهر تهران در گفت‌وگو با ایلنا درباره راهکار شورای ساماندهی سیستم تاکسی‌های پر خط شهر تهران گفت: «باوجود اینکه قانون اعلام کرده است که تمام خدمات بار و مسافر باید زیر نظر شهرداری‌ها باشند و پروانه کسب‌وپاکار از شهرداری دریافت کنند، اکنون این گونه نیست و متأسفانه در این زمینه با اختیاراتی که از سایر نهادها گرفته‌اند، این فعالیت‌ها به‌صورت یک فعالیت صنفی شکل گرفته است.» او گفت: «شرکت‌های تاکسی برخط به‌اصطلاح باید شناسنامه‌دار شوند و نظارت کنیم بر اینکه چه کسی، با چه ویژگی‌هایی و با چه وسیله‌تقلیه‌ای این فعالیت‌ها را انجام می دهد. از جمله موضوعاتی که اکنون از نظر ما با خلأ مواجه است، این است که شهرداری قادر به نظارت لازم بر این تاکسی‌ها نیست، طبیعتاً باید، هم دسترسی به داده‌های این شرکت‌های تاکسی برخط برای شهرداری فراهم باشد، هم گزارشات مردمی که مسافران از این سیستم دارند، به‌دست شهرداری برسد. همچنین باید از طریق کمیته‌های رسیدگی به تخلفات، تخلفات احتمالی رسیدگی شوند.»

گزارش مهاجران



کمدن: عائلن وایز را ایران

گزارش میدانی از مدرسه دانش آموزان مهاجر افغانستانی که این روزها در ایران اخراج می شوند

خدا حافظی بی سرنوشت‌ها

بیمارستان‌ها از صدور گواهی طول درمان برای مهاجران منع شده‌اند

دیگر فیلم و کارتون پخش نمی کرد و نگرانی مادرها، برگشته بود؛ ترس از طالب به جان دختران‌شان هم افتاده بود و انگار بختک آن هرگز قرار نبود گلولی‌شان را رها کند. حوا و خانواده‌اش سه‌سال پیش به ایران آمدند؛ چون دیگر پدر نمی توانست نجاری کند و طالبان اجازه کار را از او گرفته بود. هنوز مهر خروج روی برگه سرشماری او و خانواده‌اش نخورده: «دوست نداریم برگردیم، من خواهر کوچکم می خواهیم درس بخوانیم و دکتری شویم که وقتی خواستیم به افغانستان برگردیم، باسواد باشیم.» او هم مثل فاطمه گل که از پنجشیر آمده و پدرش نظامی است، دوست دارد دهم‌دانش و درس بخواند. فاطمه گل، نگران جان پدر هم است؛ چون «اگر دست طالب‌ها بیفتد فکر نکنم زنده بماند.» از ائس پناهندگان سازمان ملل، اواخر سال گذشته اعلام کرده بود افرادی که از مقامات دولت گذشته، کارمند بوده‌اند و امکان برگشت آنان فراهم نباشد، در صورت تأیید مرکز امور اتباع و مهاجرین خارجی جهت تعیین تکلیف به‌سازمان‌های بین‌المللی مربوطه معرفی می شوند، اما خانواده‌ها هنوز نتوانسته‌اند تأیید حفظ جان پدران‌شان را بگیرند. فاطمه گل، دو برادر دارد و مادرش بعد از اینکه به ایران آمد، توانست شغلی داشته باشد و در ستوران و خیاطی کار می کرد، ولی «در افغانستان اصلاً نمی گذارند دختر تا مغازه برود. هر شب در خانه دعواست؛ چون آنجا نه خانه داریم، نه کار و پدر هم نمی تواند کاری کند. آنجا یک دختری نبود که طالبان می خواستند آن را به زور و ستم به عقد برادرشان در بیاورند، بعد خودش را آتش زد. فیلم‌هایش را پخش شده بود. می خواهم به‌ما وقت بدهند که اینجا درس بخوانیم.» فاطمه گل هم هفت‌سال پیش با خانواده‌اش از مرز آمده بود، با نفری شش میلیون تومان پول، از کوه‌سا. او از یاد نبرده که در راه طالب می خواست برادرش را بکشد و در میانه راه هم چند نفری مردند، در میانه راه فرار از وطن به جایی که برایشان خانه نشد و حالا باید دوباره به پنجشیر برگردند، تا ۱۵ تیرماه، بعد از اینکه آخرین کارنامه‌اش را از مدرسه گرفت، مثل مریم که فرار بود او هم آخرین کارنامه را بگیرد و به سالنگ برگردد.

مریم زیاد سکوت می کند، سخت حرف می زند و از لایه لای همان حرف‌ها هم چند جمله کوتاه بیرون می آید. «اگر به سالنگ برگردیم، نمی دانیم کجا بریم؟ مجبوریم چادر بزنیم، همانجا در شهر خودمان.» خانواده‌اش یکی از هزاران مهاجری‌اند که بعد از روی کار آمدن دوباره طالبان در افغانستان، به ایران مهاجرت کردند. دختر در همان چند جمله کوتاه می گوید، وضعیت خوب نبود که به ایران آمدیم، کار نداشتیم، از طالب‌ها می ترسیدیم، مادر می گفت آنها یک روز می آیند. مهاجرانی که در چندماه گذشته به افغانستان برگشته‌اند، اگر خانه‌ای نداشته باشند در خیابان‌ها و پارک‌ها یا لب مرز چادر می زنند؛ چون طالب‌ها خانه‌هایشان را گرفته و بعضی‌هایشان را خراب کرده‌اند. مریم اگر در ایران بماند، بعد از مدرسه کار می کند، خودش می گوید: «می توانم کار کنم. در کنار برادران بزرگترم. ولی آنجا نمی شود، نمی گذارند دختری از خانه بیرون بروند.» پدرش در افغانستان مغازه داشت و طالب‌ها چندوقت پیش عمو و پسرعمویش را در افغانستان کشته بودند. دوستان مریم، آنهایی که خروج کرده بودند هم لب‌مرز چادر زده‌اند و او می داند آنجا، در کشور حتی اگر جایی برای چادر زدن



سارا سبزی خبرنگار گروه جامعه

«طالب‌ها که آمدند، دم‌مدرسه و کنار میزهایم ایستادند. کیف‌هایمان را می گشتند که گوشی نداشته باشیم. یکی از دخترها گوشی داشت، طالب او را با خودش برد، بعد هم انگار غیب شد، ۱۰ سالش بود. مدیر مدرسه فریاد می زد دختر را نبرید، طالب ولی نمی شنید. توی گوشی‌اش چیزی نبود، فقط چند بازی داشت. دو روز بعد مادرش آمد مدرسه، گفت دخترم دو روز است به خانه نیامده، مدیر به مادرش نگفت آن روز در مدرسه چه رخ داده؟ چندوقت بعد دختر پیدا شد، عوض شده بود، کسی او را نمی شناخت.» حوا اینها را با چشم‌هایش دیده بود، با چشم‌هایی که حالا نگرانند مهر خروج روی برگه سرشماری‌اش بخورد؛ چون دخترعموش بی‌سواد است و در خانه مانده. «دختری که بی‌سواد است، کشته می شود و طالب‌هایسرها را با خودشان می برند جنگ.»

کلاس‌های مدارس ایران کم‌کم از دانش‌آموزان مهاجر خالی می شوند و مادرها پشت تلفن می گویند که خروج خورده‌اند و تا پایان تیرماه باید به «وطن» برگردند که شاید هرگز آن را ندیده باشند. دخترهای یکی از مدرسه‌های کودکان کار در محله شوش تهران هم دارند از پشت نیمکت‌ها می روند و با یک پیام در گروه‌های کلاسی، از هم خداحافظی می کنند. نجلا، فاطمه گل، هاجر و مریم وسایل‌شان را می بینند، کتاب‌ها را جایی لایه لای و وسایل خانه پنهان می کنند و به کابل، سالنگ و بغلان می روند تا آخرین سال‌های درس‌شان را همان‌جا تمام کنند، تا کلاس ششم و بعد منتظر دفن شدن در میان دیوارهای خانه باشند. بچه‌ها شهرهایشان را با خاطره گمشدن در مرز، فرار از طالب و نگرانی از جان پدر، جا گذاشتند و حالا فرار است به جایی برگردند که دیگر خانه‌ای نیست. داشتن برگه سرشماری، کد یکتا و پاسپورت تاریخ گذشته نمی تواند آنها را در ایران نگاه دارد. همه دخترها برگه سرشماری‌ای دارند که دیگر به کارشان نمی آید و حالا در یک‌بی سرنوشتی دیگر باهم مشترکند.

بچه‌های این مدرسه، بخشی از ۲۰۰ هزار دانش‌آموز مهاجر ساکن استان تهراند. مدیرکل نوسازی مدارس استان تهران روز گذشته گفته بود، ۲۰۰ هزار دانش‌آموز اتباع در استان تحصیل می کنند که ۵۰ هزار نفر در شهر تهران‌اند و در مجموع در شش هزار کلاس، درس می خوانند و برای آن‌ها به ۳۸۸ مدرسه نیاز داریم. طبق گفته او، بیشترین تمرکز حضور این دانش‌آموزان هم در قشاقویه، شهریار، پیشوا و کهریزک است.

حوا تصویر روزی که طالب، دختر کوچک هم‌مدرسه‌اش را با خود برد، به یاد می آورد؛ جایی که نگران است دوباره به آن برگردد. از مردادماه سال ۱۴۰۰، زمانی که جمهوری‌ت رفت و طالب‌ها دوباره برگشتند، قانون مدرسه هم عوض شد؛ دخترها باید پشت نقاب چادرهای سفید مدرسه دینی به صف می شدند تا یک طالب کیف‌هایشان را بگیرد که غیر از مداد و دفتر نداشته باشند. تلویزیون

پیدا نشود، صاحبخانه‌ها برای برپا کردن چادر تازه برگشته‌ها در حیاط خانه‌شان پول می گیرند. دوستانش می گویند، زندگی اینجا خیلی سخت است، اگر می توانید همانجا بمانید. «غذا هم پیدا نمی کنند، کار نیست آنجا.»

رهمرز، بدون مادر

علی اکبر ۱۲ ساله یکی از دانش‌آموزانی است که حالا مهر خروج روی برگه سرشماری‌اش خورده، اما باید بدون مادرش ایران را ترک کند. علی اکبر وقتی مهر خروج را روی مدارکش دید، ترسید؛ ترسید که مادرش از او جدا شود و تنها به جایی برگردد که هرگز آن را ندیده بود. قرار بود کارت آمایش دریافت کند، اما به جایش مهر خروج خورد. علی اکبر آن روز با گریه از دفتر کفالت ورامین بیرون زد، هنوز مضطرب است. مادرش این را تعریف می کند، شاه گل که متولد سال ۱۳۷۲ در دماوند است و تا امروز او هم افغانستان را ندیده است و از گروهی از مهاجران است که کارت آمایش دارد و از طرف سازمان ملل دریافت کرده است. در طرح اخیر دولت اعلام کرده بود به فرزندان خانواده‌هایی که کارت آمایش دارند هم این مدرک تعلق می گیرد. دفتر کفالت ورامین به‌مادر اعلام کرده بود که برای گرفتن مدارک فرزندانش مراجعه کند، اما همه مدارک قبلی را تحویل گرفتند و روی آنها مهر خروج زدند. کسی به او توضیح نداد که چرا قانون اعلام شده، شامل حال علی اکبر نمی شود؟ شاه گل می گوید مهاجران متولد ایران شناسنامه ندارند و سازمان ملل به آنها کارت آمایش داده بود. این نوبت که می خواستند اقامت دهند، گویا به ایران بوجه ندادند و به همین دلیل هم خروج زدند. «مادرش می گوید، حالا خودم باید اینجا بمانم و پسرم برود؟ او آن روز زنی دیگر را هم در آن دفتر کفالت دیده بود که روی مدارک دختر ۱۳ ساله‌اش مهر خروج خورد.»

نوزدهم فروردین‌ماه امسال، رئیس مرکز امور اتباع و مهاجران خارجی وزارت کشور اعلام کرده بود، مهاجران افغانستانی دارای برگه سرشماری، مهاجران «شبه‌قانونی» محسوب می شوند و تعداد این مهاجران به بیش از دو میلیون نفر می رسد. مدتی پیش هم نادر یاراحمدی، رئیس مرکز امور اتباع و مهاجران خارجی به روزنامه فرهیختگان گفته بود: «طرح و برنامه ما این است کسانی که غیرمجازند، کشور را ترک کنند. آن‌هایی که شرایطی دارند و می توانند طبق شرایطمان، تبدیل به یک فرد مجاز شوند؛ با نگاه سهل گیرانه ما، از این فرصت استفاده کنند. اما کسانی که غیرمجازند باید از کشور خارج شوند. همه جای دنیا عرف این است که سه درصد جمعیت نیروی کار مهاجران باشند. اما چون افغانستانی‌ها با خانواده می آیند ما سه درصد کل جمعیت در نظر می گیریم. یعنی باید دو میلیون و ۷۰۰ هزار نفر باشند. بر این اساس ۶۰ درصد الی ۵۵ درصد این افراد باید به موطن اصلی خود بازگردند.»

در بخشی از رویه فعلی دولت برای رهمرز مهاجران، بعضی از مسدداران بیمارستان‌های دولتی در تهران خبر می دهند که دانشگاه‌های علوم پزشکی در بخشنامه‌ای به بیمارستان‌ها ابلاغ کرده‌اند: «به‌دلیل درخواست‌های حضوری تعداد قابل توجهی از اتباع خارجی تبعه افغانستان در راستای اخذ یا تمدید اقامت خود، با مراجعه به پزشکان بخش خصوصی یا دولتی، اقدام به تهیه گواهی مبنی بر ابتلا به بیماری‌های خاص و ادامه اقامت در کشور می کنند و در ادامه طی مراجعات متعدد به بیمارستان‌ها، مصرانه در خواست تأیید گواهی مذکور را دارند که هیچ وجهایت قانونی نداشته... لذا مقتضی است که به واحدهای ذی‌ربط دستور فرمایید ضمن ممنوعت از تأیید هرگونه مدارک خارج از روال تعریف شده (مسیر تعریف شده فقط از طریق اداره کل اتباع استانداری)، ترتیبی اتخاذ شود تا خارج از روند قانونی مذکور، اقدامی صورت نگیرد. همچنین اطلاع‌رسانی لازم مبنی بر خورداری از صدور گواهی به سایر مراجع قانونی بدون درخواست مرجع ذی‌ربط و هماهنگی با معاونت صورت گیرد.»

سیاست ضربتی کارساز نیست

پژوهشگران و فعالان مدنی می گویند، طرد مهاجران افغانستانی با شیوه فعلی تبعاتی دارد که در سال‌های آینده خودش را نشان می دهد. صبا قدیمی، پژوهشگر حوزه مهاجرت می گوید، در بسیاری از مناطق جنوبی یا اطراف تهران که تعداد بچه‌ها در مدارس زیاد است و نزاع بین ایرانی افغانستانی در آنجاها بیشتر بود، نزدیک به ۸۰ درصد دانش‌آموزان مهاجرند و ۲۰ درصد ایرانی. با اجرای طرح فعلی، سال بعد تعداد قابل ملاحظه‌ای از این بچه‌ها کم می شوند، اما این کم‌شدن به معنی رفتن از کشور نیست، بلکه آنها امکان تحصیل را از دست می دهند؛ چون بیشتر آنها با برگه سرشماری در ایرانند و خانواده‌ها نمی دانند که طرح چقدر جدی پیگیری می شود، به همین دلیل مخفی می شوند، فرزندان‌شان را به سر کار می فرستند و در نهایت از مدرسه‌بازی می‌مانند. تعداد قابل توجهی از خانواده‌های خواهند بیرون، چون می ترسند.

او از مشاهداتش می گوید که طبق آن، وقتی مرد خانواده دیپورت شود، دولت افغانستان، زن تنها و بچه‌ها را نمی پذیرد و همین روند هم باعث پیچیدگی بیشتر می شود چون آنها ترس جیب می دهند با هم بروند. اگر مرد در ایران نباشد آنها منبع درآمدشان را از دست می دهند. قدیمی می گوید، برخی از این خانواده‌ها هم ثبت‌نام کردند ولی نمی دانند می خواهند بیرون‌بمانند، عده‌ای دیگر، در طرح ثبت‌نام نکردند و نمی خواهند بیرون. برخی دیگر هم اصلاً نمی خواهند بیرون و مخفی می شوند؛ در این شرایط ریسک این دسته بسیار بالا و وضعیت بچه‌ها بسیار نامشخص است. مسئله فقط رهمرز پدر نیست. مادری با به‌طور مثال پنج بچه، می ماند، چون تعداد بچه‌های خانواده‌های افغانستانی زیاد است، برخی از این بچه‌ها در ایران به دنیا می‌آیند و برخی دیگر هم سال‌هاست که ایران‌اند. قدیمی از شرایط سخت دختران افغانستانی می گوید: «حتی بعد از سقوط جمهوریت، خانواده‌هایی از طبقه متوسط رو به بالا افغانستان، برای تحصیل دختران‌شان به ایران آمدند. آنها فشار بیشتری را تحمل می کنند، چون همه زندگی‌شان را فروختند و اینجا کارگری می کنند و تنها امیدشان این بوده که